

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال ششم، شماره ۲۲، زمستان ۱۳۹۲

صفحات: ۴۴-۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۱۰؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۷/۱۵

ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

دکتر علیرضا ازغندی* / روزان حسام قاضی**

چکیده

سه دهه بعد از تحولات سیاسی ناشی از انقلاب اسلامی، طبقه متوسط جدید با توجه به توسعه کمی‌اش تلاش بیشتری برای ایفای نقش در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی و... داشته است. در این میان به دلیل شکل‌گیری طبقه متوسط جدید طی نوسازی آمرانه در عصر پهلوی و هویت دولتی آن، این طبقه تا به امروز نتوانسته است هویت نسبتاً مستقلی - به عنوان طبقه ای که موتور محرکه جامعه به سمت توسعه سیاسی بشمار می‌آید - از خود ارائه دهد. چنانکه به رغم توسعه کمی، در طی سه دهه بعد از انقلاب به طور نسبی ایستار ذهنی آن به سمت از خود بیگانگی حرکت کرده و شاهد انفعال سیاسی و مشارکت سیاسی به شکل سلبی آن و نه ایجابی این طبقه بوده ایم. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که هویت یابی طبقه متوسط جدید در گام اول منوط به کوچک کردن دولت و در گام دوم منوط به توسعه جامعه مدنی، احزاب و سازمان‌هایی که این طبقه را نمایندگی می‌کنند، می‌باشد.

کلید واژه‌ها

طبقه متوسط جدید، از خود بیگانگی، توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی

* عضو هیات‌علمی و استاد گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

alirezaazghandi@yahoo.com

Rhesam189@gmail.com

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

مقدمه

تحقیقات بسیاری نشان داده‌اند که بین ایستار ذهنی از خودبیگانگی و مشارکت اجتماعی - سیاسی، به عنوان شاخصه ای از توسعه سیاسی رابطه و هم‌خوانی معنی داری وجود دارد. بنابراین مشارکت سیاسی و اجتماعی یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی است که مفهوم عام آن، به معنای شرکت در فعالیتی و یا حضور در گروه یا سازمانی، جهت تصمیم‌گیری و پذیرش نقش است. بنابراین این نوشتار در بحث توسعه سیاسی به بررسی میزان مشارکت سیاسی طبقه متوسط در تحولات جامعه اشاره دارد و مشارکت به معنای فعالیت ارادی اعضای یک جامعه در امور محله شهر و روستا و کشور خود چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیر مستقیم تعریف شده است که جهت شکل دادن به حیات اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد. بنابراین بایستی تلاش داشت تا با استعانت از رویکردهای جامعه‌شناختی و روان‌شناختی با تاکید بر از خودبیگانگی به عنوان مانعی در راه توسعه سیاسی به سوی تمرکز بر تقویت هویت طبقه متوسط جدید به عنوان طبقه ای مستقل (با اجرای سیاست‌های خصوصی سازی و کوچک کردن دولت) که موتور محرکه جامعه در راستای توسعه سیاسی است توجه داشت و تلاش داشت با همبستگی اجتماعی و اجماع ملی به راهبردها و سیاست‌هایی که جهت خروج از خودبیگانگی و تقویت مشارکت سیاسی - اجتماعی حرکت کرد.

۱-۱- شاخصه‌های ایستار ذهنی از خودبیگانگی سیاسی و اجتماعی

از خودبیگانگی سیاسی و اجتماعی یکی از مفاهیمی است که از سوی برخی از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان اجتماعی برای توضیح انفعال و بی‌علاقگی اجتماعی و سیاسی و یا صور آسیب‌شناسی (پاتولوژیکال) مشارکت اجتماعی-سیاسی، مورد استفاده قرار گرفته است. اگر از خودبیگانگی را در تعریفی وسیع و عام به معنای احساس انفصال فرد از واقعیت‌های اجتماعی - فرهنگی به شمار آوریم، آنگاه موضوعات از خودبیگانگی، متعدد و متنوع خواهد بود (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۹۸). بنابراین در اینجا با توجه به تعریف نظری که ملوین سی من، از، از خودبیگانگی بیان می‌دارد موضوع پژوهش خود را بررسی می‌کنیم.

ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

۲-۱- ملوین سی من

ملوین سی من از خودبیگانگی یا بیگانگی را معلول علت واحدی نمی‌داند. او در اشاره به رواج و توسعه این مفهوم در جامعه معاصر، این نکته را متذکر می‌شود که ساختار دیوان سالاری جدید شرایطی را به وجود آورده است که در آن انسان‌ها قادر به فراگیری نحوه چگونگی کنترل عواقب و نتایج اعمال و رفتارهای خود نیستند. او با توضیح و تفسیر انواع بیگانگی به دو مفهوم کلیدی و اساسی در بیگانگی اشاره دارد: انتظار فرد در مقابل پاداش‌های دریافتی. به نظر سی من «نحوه کنترل و مدیریت جامعه بر سیستم پاداش اجتماعی» به گونه‌ای است که فرد ارتباطی بین رفتار خود و پاداش مأخوذ از جامعه نمی‌تواند برقرار کند، در چنین وضعیتی است که احساس بیگانگی بر فرد مستولی می‌گردد و او را به واکنش منفعلانه و ناسازگار در قبال جامعه سوق می‌دهد (Seeman, 1959: 783-791).

سی من شاخصه‌های متفاوت رفتار بیگانه گونه را به شرح ذیل بیان می‌کند:

۱-۲-۱- احساس بی قدرتی یا ناتوانی

نوعی بیگانگی است که فرد احساس می‌کند در وضعیت‌های اجتماعی و کنش متقابل خود تأثیر گذار نیست. احساس بی قدرتی عبارتست از احتمال یا انتظار متصوره از سوی فرد در مقابل بی تأثیری عمل خویش یا تصور این باور که رفتار او قادر به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار نبوده و وی را به هدفی که بر اساس آن کنش او تجهیز گردیده رهنمون نیست (شیخاوندی، ۱۳۷۳: ۱۲۲-۱۲۱).

۱-۲-۲- احساس بی معنایی

هنگامی که فرد نتواند نحوه کارکرد سازمان اجتماعی مسلط بر خود را درک کند و در نتیجه موفق به پیش بینی عاقبت اعمال خود نباشد و معنا و مفهوم آن را در نیابد دچار احساس بیهودگی و پوچی می‌شود و در تصمیم‌گیری‌ها، عقیده خود را با استانداردهای موجود در جامعه خویش نمی‌تواند تطبیق دهد (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰: ۳۲-۳۱).

۱-۲-۳- احساس بی هنجاری

در شرایطی که بین اهداف اجتماعی و وسائل و راهنمای رسیدن به آن اهداف تطابقی وجود نداشته باشد، در این صورت مسیر برای بروز بی هنجاری مناسب به نظر می‌رسد.

۱-۲-۴- احساس انزوای اجتماعی

این احساس مبین انفکاک فکری فرد از استانداردهای فرهنگی و بیگانگی او از نظام اجتماعی است. به عبارتی فرد از متن اجتماع و ارزش‌های حاکم در آن جدا می‌شود.

۱-۲-۵- احساس تنفر از خویشان

این حالت عبارتست از احساس ناتوانی فرد در انجام فعالیت‌هایی که او را ارضاء کند. فرد طی این احساس در فعالیت‌هایی که فی نفسه فاقد پاداش می‌باشد مشغول می‌شود، بدون اینکه برای خود چیزی در بر داشته باشد یا اینکه برای خود فرد باشد (همان: ۳۲-۳۱).

۲- شاخصه‌های اصلی طبقه متوسط جدید

در این پژوهش شاخصه‌های اصلی در تعریف طبقه متوسط جدید در ایران بر اساس تعریف عبدالعلی لهسایی زاده در نظر گرفته شده است. وی اعتقاد دارد که به دنبال گسترش صنعت، بوروکراسی و نظام سرمایه‌داری در کشورهای پیرامون (از جمله ایران) طبقه ای نوین و گوناگون پدید آمده و امروزه به شدت رو به گسترش است، این طبقه متوسط از چهار قشر اصلی (روشنفکران، حرفه‌ای‌ها، کارمندان و مدیران) تشکیل یافته‌اند. ویژگی‌های طبقه متوسط جدید را به اجمال این گونه بیان می‌کند:

«۱- بیشتر اعضای این طبقه صاحب وسایل تولیدی نبوده و کارگزاران بخش خصوصی و یا دولتی هستند.

۲- افراد این طبقه عمدتاً پیرو دخالت محدود در کارها و برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی بوده و ویژگی‌های لیبرالی دارند.

۳- بخشی از این طبقه دارای گرایش‌های رادیکالی و خواهان دخالت کامل در تمامی کارها هستند» (لهسایی زاده، ۱۳۷۴: ۶۳-۶۰).

وی اولین قشر یعنی، قشر روشنفکران کشورهای در حال توسعه (پیرامون) را به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته اول، گروهی که هوادار فرهنگ غربی بوده و باور دارند که فرآیند نوسازی جامعه باید با به‌کارگیری عناصر فرهنگی، علمی، فنی، اقتصادی و حتی ایدئولوژیکی غربی صورت گیرد؛ دسته دوم، گروهی که ضد فرهنگ غربی بوده و بر این باورند که با ورود فرهنگ غربی سبب از خود بیگانگی و وابستگی این کشورها شده و در نهایت هویت کشورهای پیرامونی را از بین خواهد برد؛ دسته سوم، گروهی که بر این باورند که کشورها باید با فرهنگ غربی

_____ ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

ارتباط برقرار کنند، ولی باید از ورود عناصر منفی فرهنگ غربی جلوگیری کنند و تنها عناصر مثبت و لازم آن فرهنگ را جذب نمایند. دومین قشر، یعنی قشر حرفه‌ای‌ها، شامل افراد تحصیل کرده مانند دکتر، مهندسین و... می‌باشد. این گروه از وجهه اجتماعی زیادی برخوردار بوده و شیوه زندگی جداگانه‌ای دارند و درآمد آن‌ها زیاد است و قابلیت افزایش درآمد را نیز دارد. این‌ها از لحاظ گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک همگون نیستند، ولی در مجموع، آنان استقرار دموکراسی از راه‌های (اصلاحی- انقلابی) را قبول دارند.

سومین قشر، قشر کارمندان است. وی این قشر را زائیده گسترش روابط صنعتی و نظام بوروکراسی در کشورهای در حال توسعه می‌داند. به طور کلی اعضای قشر کارمندان در بخش‌های خصوصی و دولتی را شامل آموزگاران، دبیران آموزش و پرورش و افسران جزء ارتش هستند. میزان تحصیلات آن‌ها بین دیپلم و لیسانس است. از لحاظ دستمزد درآمد آن‌ها معمولاً در حد میانه‌ای بود و اغلب پس‌انداز چندانی ندارند. وجهه اجتماعی آن‌ها در سطح میانه‌ای است و به دلیل ثبات شغلی موجود در این قشر مورد پذیرش و احترام توده مردم هستند و از لحاظ سیاسی گرایش‌های منحصم کارانه، لیبرالی و رادیکال دارند.

چهارمین قشر، قشر مدیرانی است که افسران با درجات بالاتر جزء این قشر هستند. معمولاً این قشرها پست‌های کلیدی و حساسی را در دو بخش خصوصی و دولتی را به خود اختصاص داده‌اند. از نظر اقتصادی دارای دستمزدهای بالایی هستند و به جز دستمزدهای رسمی منابع درآمد غیر رسمی نیز دارند و در نتیجه از توان مالی خوبی برخوردار هستند، آن‌ها معمولاً هوادار حفظ وضع موجود بود و از سازمان بوروکراسی بر ای حفظ موقعیت خویش استفاده می‌کنند. البته لهسایی زاده، قشر مدیران را به عنوان واسطه‌ای میان طبقه‌های پایین و مشترک از سوی دولت و سرمایه‌داران از سوی دیگر می‌داند (همان: ۶۳-۶۰).

۳- طبقه متوسط و توسعه سیاسی

۳-۱- سیمون مارتین لیپست

وی محور تفکر خود را درباره طبقه متوسط جدید «روشنفکر بودن» قرار می‌دهد. وی روشنفکر را این گونه تعریف می‌کند: «کسانی روشنفکر تلقی می‌شوند که خالق یا تولید کننده و به کاربرنده فرهنگ باشند» (Lipset, 1961:30-120).

وی توضیح می‌دهد که منظور وی از فرهنگ، نیروهای رمزی و تلویحی شامل هنرها، علوم و مذاهب است. اینان نیز به نوبه خود به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول که در مرکز قرار دارند، خالق فرهنگ هستند؛ این خالقان شامل دانشمندان، هنرمندان، فیلسوفان و نویسندگان هستند. دسته دوم کسانی هستند که رابطان انتقالی فرهنگ اند، نظیر مدیران مطبوعات و روزنامه نگاران. دسته سوم کسانی اند که فرهنگ جزو الزامی حرفه آن‌ها است، مثل مشاغل آزاد طبقه متوسط، نظیر پزشکان، وکلا و مانند آن‌ها (Ibid, 40-120).

مارتین لیپست از نظریه‌پردازان ساختارگرا است، که خصلتی مکانیکی دارند و بر رابطه علت و معلولی و یا همبستگی میان شاخصه‌های توسعه اجتماعی و توسعه دموکراسی بر عکس نظریه‌پردازان کنشگر که بر مبارزات اجتماعی و سیاسی و طبقاتی و تاکید بر نخبگان حاکم، تاکید می‌گذارند. وی معتقد است میان توسعه اقتصادی و دموکراسی رابطه همبستگی نیرومندی وجود دارد زیرا توسعه اقتصادی به افزایش ثروت و گسترش آموزش و کاهش نابرابری‌ها و در نهایت رشد طبقه متوسط می‌انجامد که زمینه اجتماعی دموکراسی را تشکیل می‌دهد (بشیریه، ۱۳۸۳: ۲۵).

به گفته لیپست: «به منظور آزمون این فرضیه دو شاخص توسعه اقتصادی یعنی ثروت و آموزش در رابطه با کشورهای کم و بیش دموکراتیک به شمار می‌روند، تعریف و اندازه‌گیری شده‌اند.... در هر مورد معلوم شد که سطح ثروت و آموزش در دموکراسی‌ها بسیار بالاتر است.... تفاوت در درآمدها نیز بسیار چشمگیر است..... هرچه سطح آموزش بالاتر باشد، امکان استقرار دموکراسی بیشتر است» (Lipset, 1959:71-85).

۲-۳- ساموئل هانتینگتون

هانتینگتون معتقد است که نابسامانی‌های سیاسی موجود بیش از هر چیزی از دگرگونی سریع اجتماعی و اقتصادی مایه می‌گیرند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۱). وی مدعی است که تعارض داخلی شدید در کشورهای در حال توسعه پس از جنگ جهانی دوم حاصل این واقعیت است که نهادهای سیاسی به آرامی شکل گرفتند. حال آنکه تغییر اجتماعی-اقتصادی سریع، هم باعث وارد آمدن فشار شدید بر نهادهای سیاسی موجود و هم باعث گسترش مشارکت گروه‌های جدید و خواهان مشارکت در زندگی سیاسی شد (تیلی، ۱۳۸۵: ۳۵). دگرگونی‌های

_____ ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

اجتماعی و اقتصادی، شهری شدن، بالا رفتن سطح سواد و آموزش و غیره، باعث شکل گیری لایه یا طبقه اجتماعی با انتظارات و توقعات جدیدی می‌شود. او این قشر یا لایه جدید اجتماعی را طبقه متوسط جدید می‌نامد. اعضای این طبقه جدید که عمدتاً تحصیلکرده، شهرنشین، حقوق بگیر و امروزی هستند، به تدریج خواهان مشارکت در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی می‌شوند. اما مشکل از آنجا شروع می‌شود که به دلیل فقدان توسعه سیاسی مناسب در این کشورها، نهادهای سیاسی و اجتماعی نظیر احزاب و تشکلهای سیاسی و صنفی، مطبوعات و رسانه‌های جمعی، مجلس و نهادهای قانون گذاری مستقل از حکومت که بتوانند انتظارات سیاسی طبقه جدید را پاسخ دهند وجود ندارد. در نتیجه مطالباتش بر آورده نمی‌شود و به تدریج میان توسعه اقتصادی و سیاسی شکاف افتاده که نتیجه عملی آن ظهور انواع بی ثباتی‌ها، همچون طغیان‌های اجتماعی، انقلاب، شورش، کودتا، جنبش‌های دانشجویی، ناآرامی‌های گسترده سیاسی و بحران‌های فزاینده است (زیبا کلام، ۱۳۸۲: ۷۶-۵۱).

۳-۳- دانیل لرنر

دانیل لرنر از صاحب‌نظران نظریه‌نوسازی بوده و برای اولین بار نقش ارتباطات را در توسعه جوامع معاصر متذکر شد. کتاب معروف او، گذر از جامعه سنتی، نوسازی خاورمیانه می‌باشد. وی اشاره دارد که عامل اصلی تحرک در جوامع صنعتی ارتباطات جمعی است و نیز عامل تبدیل انسان‌های سنتی به انسان متجدد می‌باشد. توصیه لرنر به کشورهای جهان سوم؛ تجدد طلبی و مشارکت جویی است. دانیل لرنر در نظریه نوسازی جهان سوم، چهار مرحله و سه تحرک اجتماعی را در توسعه این کشورها دخیل می‌داند که به شرح زیر است:

- ۱- شهر نشینی؛ ۲- سواد آموزی؛ ۳- استفاده از وسایل ارتباط جمعی؛ ۴- مشارکت‌های سیاسی و اقتصادی.

لرنر سومین عامل تغییر را وسایل ارتباط جمعی می‌داند و معتقد است این وسایل به ویژه رادیو و سینما می‌توانند نقش «همانند جویی» (همزاد پنداری) را در میان مردم کشورهای جهان سوم تقویت کند و روستائیان را برای مهاجرت به شهرها تشویق نماید. الگوی نوسازی دانیل لرنر، خطی و متکی بر رشد شاخص‌های شهرنشینی، سواد آموزی، استفاده از رسانه‌ها و مشارکت است. مفهوم شخصیت انتقالی توسط دانیل لرنر در جهت شناخت مکانیسم توسعه پدید آمد. شاخص خاص چنین شخصیتی توانایی بسیار وی در همدلی است. به عقیده لرنر

همدلی از شهر، مدرسه و وسایل ارتباط جمعی، متأثر گردیده، موجبات بسط مشارکت انسان‌ها را در حیات اجتماعی فراهم می‌سازد (لرنر، ۱۳۸۳: ۱۰۰-۸۷)

بنابراین می‌بینیم دانیل لرنر شاخصه‌های اصلی که برای توسعه بیان می‌دارد که شهرنشینی و میزان سواد و استفاده از وسایل ارتباط جمعی و مشارکت سیاسی و اقتصادی از شاخص‌های اصلی طبقه متوسط شهری می‌باشد که لرنر تاکید بسیاری به گسترش قشری با چنین خصوصیات در راستای حرکت جامعه به سوی مدرنیته دارد.

وی رابطه ای دو سویه بین میزان سواد فرد شهری با میزان مشارکت سیاسی می‌داند؛ چرا که در این کشورها (ایران، ترکیه، سوریه، لبنان، مصر و اردن) فرد باسواد شهری تمایل به خواندن روزنامه و مصرف پول نقد و رای دادن است و به طور کلی افزایش ملی سطح سواد و مشارکت پا به پای هم پیش رفته‌اند (همان: ۱۰۵).

۴- از خود بیگانگی در ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

بایستی اذعان داشت با توجه با اینکه شاخصه‌های از خودبیگانگی اتخاذ شده از سی من عبارتند از احساس بی قدرتی، ناتوانی و بیزاری از خویشتن، انزوای اجتماعی و ناهنجاری است و همچنین یکی از شاخصه‌های توسعه سیاسی میزان مشارکت سیاسی در نظر گرفته شده است در اینجا به بررسی نقش از خودبیگانگی طبقه متوسط جدید بر میزان مشارکت سیاسی این طبقه می‌پردازیم چرا که از خودبیگانگی خود در کنش سیاسی باعث انفعال سیاسی طبقه متوسط گردیده که نشان می‌دهد این دو، رابطه دوسویه ای بر روی یکدیگر دارند.

شکل گیری نیروی سیاسی طبقه متوسط جدید فرآیندی تدریجی بود که ادامه سیطره ساختار دولتی بر ساختار اجتماعی و اقتصادی و رانتی بودن اقتصاد نیز بعد از انقلاب این روند را به کندی پیش می‌برد، اگرچه توسعه جمعیت شهری و مهاجرتی و دانشگاهی و بالاتر رفتن میزان تحصیلات و.... که خود شاخصه‌های کمی رشد طبقه متوسط جدید بعد از انقلاب بود، رشد چشمگیری داشت ولی سلطه ساخت دولتی بر سایر ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی باعث کاهش رشد کیفی و قدرت تأثیر گذاری این طبقه در جریان‌های سیاسی و اجتماعی در دهه اول انقلاب اسلامی شد که خود باعث از خودبیگانگی هرچه بیشتر و انفعال سیاسی این طبقه در این دوره گردید. همچنین وابستگی بخش‌هایی از این طبقه (مثلاً از طریق انجمن‌های

ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

اسلامی دانشجویان، انجمن مدرسین دانشگاه‌ها و جامعه اسلامی دانشگاهیان) به حکومت از انسجام سیاسی این طبقه به خصوص در دهه اول بعد از انقلاب، جلوگیری می‌کرد. بنابراین طی سه دهه بعد از انقلاب به طور نسبی با تعارضی در خصوص وضعیت طبقه متوسط جدید روبرو هستیم؛ چرا که از یک سو شاهد رشد کمی این طبقه با توسعه شهری و مهاجرتی و تحصیلات و سبک زندگی شهری و مشاغل دولتی روبرو هستیم و از سویی دیگر به دلیل ضعف احزابی که نمایندگی این طبقه را داشته باشند شاهد کاهش مشارکت سیاسی این طبقه هستیم.

بعد از روی کار آمدن دولت‌های هاشمی رفسنجانی، در دوه سازندگی به واسطه توسعه اقتصادی و تحرک اجتماعی نسبی که در این دوره صورت پذیرفت، علایق طبقه متوسط جدید رو به گسترش نهاد. این علایق بیشتر در حوزه سیاسی بود و مشارکت در امور سیاسی و آزادی بیان و انتقاد و قانون مداری و... را شامل می‌شد. اما با توجه به اینکه پیشبرد توسعه اقتصادی و امنیت در سرمایه گذاری خود عدم انتقاد را ایجاب می‌کرد (بنا به اعتقاد دولت سازندگی)، بنابراین سیاست‌های توسعه اقتصادی دولت رفسنجانی در حالیکه موجبات گسترش آموزش عالی، رشد جمعیت روشنفکری و طبقه متوسط جدید را فراهم آورد اما انقباض جامعه مدنی، سبب بیگانگی اقشار تحصیل کرده و روشنفکر از نظام سیاسی و دولت شد. به همین دلیل دولت سازندگی از تأثیر نوسازی بر سیاست غافل ماند و همین امر موجب شد که در انتخابات بعدی سید محمد خاتمی که شعارش بر محور باز نمودن فضای سیاسی هم در داخل و هم در خارج قرار داده بود، پیروز انتخابات شود (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۶۷-۶۵). بنابراین در متن جامعه، اکثریت طبقه متوسط مدرن، فراتر از چهارچوب موجود می‌اندیشیدند و در دوم خرداد ۱۳۷۶ فرصتی یافتند تا خود را نشان دهند. دوم خرداد، تجلی حضور طبقه متوسط جدید و بخش‌های سنتی طبقات پایین بود. پس از دوم خرداد، فرصت بیشتری برای فعالیت طبقه متوسط پدید آمد و سیر صوری رشد این طبقه هم چنان ادامه پیدا کرد. در انتخابات مجلس ۱۳۷۸ اکثریت مجلس در اختیار این طبقه قرار گرفت. این گروه عمدتاً در قالب حزب مشارکت، ملی مذهبی‌ها و... بخش‌هایی از بلوک قدرت را اشغال کردند، اما هم چنان در جدال با بخش‌های سنتی بلوک قدرت به سر می‌بردند (عراقی، ۱۳۸۶).

انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۰ و میزان مشارکت شهرهای کوچک و بزرگ خود می‌تواند نشان آن میزان مشارکت و رضایت طبقه متوسط جدید در این دوره و میزان حرکت به سمت توسعه سیاسی باشد.

بایستی اشاره داشت که در استان تهران در مقایسه با دوره هفتم انتخابات، ما شاهد ۱۳/۸ درصد کاهش مشارکت هستیم و به طور کل اگر استان تهران را به عنوان یکی از استان‌های اصلی که نمایندگی طبقه متوسط جدید را دارد در نظر بگیریم، مشاهده می‌کنیم که نرخ مشارکت مردم استان تهران تا هفتمین دوره که در سال ۱۳۷۶ برگزار شد، همچنان زیر ۵۰ درصد باقی ماند. مشارکت تهرانی‌ها در انتخابات سال ۱۳۷۶ به ناگهان افزایش چشمگیری یافت، اما این مشارکت در سال ۱۳۸۰ بار دیگر کاهش یافت و به ۶۸/۸ درصد رسید. این روند در سال ۱۳۸۴ نیز سیر نزولی خود را با شدت بیشتری در پیش گرفت و به میزان حدوداً ۴۵ درصد نزدیک شد. این رقم در انتخابات مجلس سال ۸۶ باز هم کاهش نشان داد و به زیر ۴۰ درصد رسید (وزارت کشور، اداره کل انتخابات، ۱۳۸۵) که خود نشان از سرخوردگی خواسته‌های طبقه متوسط شهری از سیاست‌های اعمال شده دوره قبلی ریاست جمهوری خاتمی و طیف اصلاح طلبان که نمایندگی خواسته‌های این طبقه را نیز داشتند، بود.

به‌طور دقیق‌تر، در انتخابات دوره نهم سال ۸۴ با نگاهی آماری-تحلیلی به این انتخابات می‌توان به این تحلیل دست یافت که ارتباط مشخصی بین نوع شهرستان‌ها از نظر کوچکی و متوسط و بزرگ با نوع رای افراد با توجه به توسعه بیشتر طبقه متوسط جدید در شهرستان‌های بزرگ وجود دارد:

۱- شهرستان‌های کوچک

در شهرستان‌های کوچک به طور متوسط در ۲۰۰ شهرستان کوچک کروی (۲۲,۲ درصد)، هاشمی (۲۱,۲ درصد)، معین (۱۵,۳ درصد)، احمدی‌نژاد (۱۵ درصد) و قالیباف (۱۴,۴ درصد) به ترتیب رتبه‌های اول تا پنجم را کسب کرده‌اند.

۲- شهرستان‌های متوسط

در شهرستان‌های متوسط به‌طور میانگین کروی (۲۲,۷ درصد)، هاشمی (۲۱,۵ درصد)، احمدی‌نژاد (۱۶,۲ درصد)، معین (۱۶,۱ درصد) و قالیباف (۱۵,۵ درصد) به ترتیب رتبه‌های اول تا پنجم را داشته‌اند. همچنین بررسی آرا در نقاط شهری و روستایی نشان می‌دهد که هاشمی، معین و قالیباف در شهرستان‌های با اکثریت روستایی رای بیشتری داشته‌اند، در مورد کروی با درصد کمی وضعیت در نقاط شهری بهتر بوده است و در مورد احمدی‌نژاد همانند شهرستان‌های کوچک ملاحظه می‌شود که درصد آرای ایشان در نقاط شهری به میزان قابل توجهی بیشتر از نقاط روستایی است.

ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

۳- شهرستان‌های بزرگ

در شهرستان‌های بزرگ کشور احمدی نژاد (۲۴,۸ درصد)، هاشمی (۲۲,۷ درصد)، قالیباف (۱۵,۵۵ درصد)، کروبی (۱۳,۸ درصد) و معین (۱۳,۲ درصد) به ترتیب حائز اکثریت آرا شده‌اند. در مورد آقایان هاشمی، قالیباف و معین، تفاوت قابل ملاحظه در آرای نقاط شهری و روستایی وجود ندارد. لیکن کروبی به طور قابل توجهی در نقاط روستایی دارای رای بیشتری است و احمدی نژاد مشابه شرایط شهرستان‌های کوچک و متوسط در شهرستان‌های بزرگ نیز در اکثر نقاط شهری حائز آرای بیشتری شد. بنابراین با توجه به کاهش مشارکت در شهرهای بزرگ از یک سو و بیشترین میزان آرای احمدی نژاد که خود را نماینده طبقات پایین جامعه در برابر تکنوکرات‌ها معرفی می‌کرد، می‌توان دید که بخش زیادی از طبقه متوسط جدید در شهرهای بزرگ به دلیل همان سرخوردگی‌هایی که از جریان اصلاحات در خصوص برآورده نشدن مطالباتشان یا رای نداده و یا اگر رای داده به طیف مقابل تکنوکرات‌ها رای داده شده که خود نشان از انفعال سیاسی و از خود بیگانگی بیش از پیش این طبقه طی دهه ۸۰ می‌باشد.

بررسی آراء در مرحله دوم انتخابات ۸۴ نشان می‌دهد که تفاوت چندانی در میزان کسب آراء توسط نامزدها در نقاط شهری و روستایی و همچنین در شهرهای کوچک، متوسط و بزرگ مطابق طبقه بندی انجام شده، مشابه آنچه در مرحله اول انتخابات بود، وجود ندارد و در نهایت محمود احمدی نژاد پیروز انتخابات این دوره گردید (خاکبان، ۱۳۸۷).

روی هم رفته، گرچه از حیث عوامل ساختاری و درازمدت مثل توسعه اقتصادی، گسترش آموزش و ارتباطات، نوسازی اجتماعی و گسترش طبقه متوسط جدید و پیدایش جامعه مدنی و غیره زمینه‌های مناسبی برای گذار به دموکراسی در ایران فراهم آمده است (و طبعاً از این جهت ایران در مقایسه با دموکراسی‌های فقیر از شاخص‌های بالاتری برخوردار است) اما از حیث عوامل سیاسی دچار امتناع شده است، در نتیجه امکان تأثیرگذاری طبقه متوسط جدید بر جریانات سیاسی به عنوان طبقه‌ای که موتور محرکه توسعه سیاسی است، کاهش می‌یابد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۹۷).

بنابراین تعارض و یا ناهماهنگی فزاینده میان ایدئولوژی رسمی و کردارها و افکار عمومی زمینه اصلی آنومی یا بی‌هنجاری سیاسی و انفعال فزاینده برخاسته از آن را (برای طبقه متوسط جدید در ایران) تشکیل می‌دهد. در تحلیل تاریخ معاصر، جامعه ایران از چشم انداز مفهومی آنومی به نظر می‌رسد که در دهه سوم انقلاب با توجه به ناهماهنگی فزاینده مذکور شدیدترین

میزان آنومی اجتماعی و سیاسی را شاهد باشیم. از این چشم انداز، جغرافیای فرهنگ و اخلاق و سیاسی در ایران معاصر را عناصری چون ضعف نمادهای همبستگی و هویت بخشی، پاره پارگی نظام ارزشی، تضعیف روابط در حوزه عمومی و گسترش بی تفاوتی و انفعال اخلاقی و سیاسی تشکیل می‌دهد.

پس به‌طور کلی منظور از آنومی در شرایط بعد از انقلاب ایران (با تاکید بر دهه ۸۰) ضعف هنجارها و همبستگی ایدئولوژیک از یک سو و عدم استقرا همبستگی و هنجارهای دموکراتیک از سوی دیگر است، خلأ هنجاری که در این میان پدید می‌آید همان آنومی است (همان: ۹۹-۹۸). خود همین مساله باعث کم‌رنگ شدن فعالیت طبقه متوسط جدید می‌شود یعنی وجود چنین آنومی یا بی هنجاری سیاسی خود باعث می‌گردد که طبقه متوسط جدید آن کنشگری سیاسی خاص خود را در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به معنای مشارکت سیاسی در راستای توسعه سیاسی و اجتماعی نداشته باشد.

در انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری می‌توان گفت فعال شدن گرایش و نگاه مدرن طبقه متوسط جدید بیش از آنکه در شعارهای اصلاح‌طلبانه‌ی میرحسین موسوی آشکار شود، در انتقاد از خصوصیات محمود احمدی‌نژاد تجلی یافت. این مساله، خود نشان از حرکت سلبی در کنش سیاسی طبقه متوسط جدید در جامعه دارد که دلیل آن به نبود نسبی نمایندگی مشخص حزبی طبقه متوسط جدید در انتخابات و همچنین نبود سازماندهی سیاسی این طبقه بر می‌گردد.

همچنین بایستی اذعان داشت که بر اساس آخرین آمار سرشماری سال ۱۳۹۰، معادل ۳۱،۳ درصد از بیکاران کشور تحصیلات عالی دارند و از سویی دیگر در اردیبهشت سال ۱۳۹۲ ۱۸،۲ درصد از شاغلان دارای تحصیلات عالی هستند. روند بیکاری در سال‌های اخیر به گونه‌ای بوده که همواره به درصد بیکاران با تحصیلات عالی افزوده شده است. به طوری که این میزان در سال ۸۰ معادل ۱۰،۳ درصد بود. بنابراین بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی همواره یکی از مشکلات عمده در حوزه کار و اشتغال در این دهه بوده است، به طوری که می‌توان مهم‌ترین شاخص‌ها در موضوع بیکاری را در کشور بیکاری جوانان، زنان و افراد تحصیل کرده عنوان کرد. پس نرخ بیکاری جوانان بیش از دو برابر نرخ بیکاری در کل کشور است. همچنین نرخ بیکاری زنان جوان حدود چهار برابر نرخ بیکاری در کل کشور اعلام شده است و نرخ بیکاری در کشور برای سال ۹۱ معادل ۱۲،۲ درصد، نرخ بیکاری جوانان ۲۶،۹ درصد و بیکاری زنان جوان

ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

۴۱٫۵ درصد اعلام شده است (روزنامه تفاهم، ۱۳۸۷). بنابراین با توجه به چنین مساله‌ای این محصلان بیکار که خود نمایندگان اصلی طبقه متوسط جدید هستند نارضایتی‌شان از شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه بیشتر شده و این مساله بیش از هر چیز حس محرومیت و ناتوانی و بی قدرتی را در این قشر در دستیابی به اهداف اجتماعی شان حتی با وجود در دست داشتن ابزار لازم (تحصیلات و تخصص...) را تشدید ساخته است.

ظهور طبقه متوسط و قوت گرفتن آن محصول تعاملی است که میان جامعه و حاکمیت شکل می‌گیرد. اتفاقاً یکی از تئوری‌های بسیار رایج در ارتباط با این فرضیه که چرا انقلاب صنعتی از انگلستان شروع شد، به این برمی‌گردد که در انگلستان، جامعه فرصت فکر کردن و کار مستقل از دولت را داشته است. بنابراین تا فضای مستقل برای فعالیت اقتصادی و به دنبال آن فعالیت اجتماعی و شکل‌گیری جامعه مدنی فراهم نشود طبقه متوسط (جدید) به صورت آرام و تدریجی شکل نمی‌گیرد و در این ارتباط ما می‌توانیم از دو نکته مهم تاریخی نام ببریم؛ نکته اول به تعریف حاکمیت از جامعه و مردم برمی‌گردد؛ اجازه ای که به جامعه داده می‌شود که تولید و فکر کند و نکته دوم اینکه یک جامعه در داخل خود چه دینامیسمی دارد برای آنکه بتواند یک کار مستقل اقتصادی و کار علمی مستقل کند (سریع القلم، ۱۳۸۷).

مشارکت سیاسی دارای پیامدهای دوسویه است، زیرا در یک معنی عدم مشارکت و انفعال به این مفهوم است که دولت از منابع بالقوه ای که باید در خدمت آن قرار گیرد بی نصیب می‌گردد و از سوی دیگر مشارکت زمانی موثر واقع می‌شود که تغییراتی بنیانی در اندیشه و عمل به وجود آید. این خود باید از درون جامعه بجوشد و در قالب‌هایی پدیدار و مقبول تبلور یابد (حسنی، ۱۳۸۹). از این رو همان طوری که اوکلی و مارسدن خاطر نشان می‌سازد: « ایده‌های مربوط به مشارکت یک نقطه مشترک دارد و آن بهاء دادن به نقش و نظر مردم (به خصوص قشرهای طبقه متوسط جدید) در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و دسترسی آنان به منافع قدرت است» (اوکلی و مارسدن، ۱۳۷۰: ۲۷). بنابراین امری که در طی بعد از انقلاب مشاهده می‌گردد نشان می‌دهد، عدم شکل‌گیری هویت نسبی مستقل طبقه متوسط جدید از دولت چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ اجتماعی و آموزشی، انفعال و سرخوردگی (در مشارکت‌های سیاسی) و در نهایت از خودبیگانگی را در این طبقه بیشتر کرده و در نتیجه حرکت به سمت توسعه سیاسی در کشور را به شکلی کند همراه کرده است.

نتیجه گیری

گرچه طبقه متوسط جدید همواره در عرصه مدیریتی کشور، نقش تعیین کننده ای نداشته است، اما حضور و نفوذ آن بر حیات سیاسی - اجتماعی ما ایرانیان تأثیر بسزایی داشته است. مقایسه اجمالی اوضاع داخلی ایران، قبل و بعد از مشروطیت به خوبی نشان می‌دهد که این قشر به علت دارا بودن خصایص غیرمحافظة کارانه همواره از منظری غیرسنتی به نقد قدرت پرداخته است؛ نقدی که بعضاً با منظر انتقادی طبقه متوسط سنتی، هم‌خوانی داشته است.

در واقع می‌توان گفت تضاد دولت - ملت که محصول ورود تجدد به ایران است، همواره توسط طبقه متوسط جدید به ویژه قشر روشنفکر آن، به دغدغه همیشگی آنها مبدل شده است. این دغدغه و دل‌مشغولی، زمینه ساز و بستر آفرین جنبش‌های اجتماعی و سیاسی در یک سده اخیر است که حیات سیاسی ما را دست‌خوش تغییرات جدی نموده است. با این همه به نظر می‌رسد که طبقه متوسط جدید در ایران به دلایل خاصی در حال قهر کردن و انفعال است. عده ای از افراد در این طبقه با یأس و افسردگی دست و پنجه نرم می‌کنند و عده‌ای دیگر دست به مهاجرت می‌زنند. از این رو طبقه متوسط جدید در ایران همانند طبقه متوسط مدرن در آمریکا و اروپا نقش پیش برنده و تعیین کننده ندارد؛ چون از فقدان دو موضوع به شدت رنج می‌برد: اول، این که فاقد حزب و سازمان است و دوم، این که فاقد تعریف روشنی از جایگاه خود در توسعه سیاسی است این مساله خود باعث گردیده که این قشر بیش از پیش احساس ناتوانی و بی قدرتی و و در نهایت تبلور از خودبیگانگی در خود بوده است.

این نکته این مساله را پررنگ‌تر کرده است که برای هویت یابی این طبقه در گام اول نیاز به کوچک کردن دولت و در گام دوم توسعه جامعه مدنی، احزاب و سازمان‌هایی که این طبقه را نمایندگی کنند می‌باشیم. بنابراین برای توسعه سیاسی هرچه بیشتر و به دنبال آن افزایش مشارکت سیاسی در جامعه چاره ای جز هویت بخشی به طبقه متوسط جدید به عنوان طبقه ای تأثیر گذار بر جریان توسعه سیاسی و در نتیجه خودآگاه کردن این طبقه در حرکت به سمت فعالیت و مشارکت ایجابی نیست.

ایستار ذهنی طبقه متوسط جدید و نقش آن در توسعه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- احمد، اشرف و عزیزی، بنو (۱۳۸۷). **طبقات اجتماعی و دولت و انقلاب در ایران**، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: نیلوفر.
- اوکلی، پیترو و مارسدن، دیوید (۱۳۷۰). **رهیافت مشارکت در توسعه**، ترجمه محمود محمد نژاد. تهران: مرکز تحقیقات و بررسی مسائل روستایی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴). **گذار به دموکراسی**. تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳). **تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم اندیشه‌های مارکسیستی**. تهران: نشر نی.
- تیلی، چالز (۱۳۷۵). **از بسیج اجتماعی تا انقلاب**، ترجمه علی مرشدی زاد. تهران: پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.
- حسینی، قاسم (۱۳۸۳). «بررسی رابطه بیگانگی سیاسی و اجتماعی با مشارکت سیاسی و اجتماعی»، **فصلنامه علوم اجتماعی**، دانشگاه علوم اجتماعی علامه طباطبایی، شماره ۲۶، تابستان.
- خاکبان، رحمان (۱۳۸۷). **تحلیل آماری انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری**. روزنامه تفاهم (۱۳۹۲). «۳۱ درصد بیکاران کشور تحصیلات دانشگاهی دارند»، **روزنامه تفاهم**، سال نهم، ۱۷ اردیبهشت ماه.
- زیباکلام، صادق و دیگران (۱۳۸۹). «علل روی کار آمدن خاتمی بر اساس نظریه توسعه نامتوازن هانتینگتون»، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر رضا، شماره سوم، تابستان.
- سریع القلم، محمود (۱۳۸۷). **قبیله‌هایی که طبقه می‌شوند**، سالنامه اعتماد.
- شیخاوندی، داور (۱۳۷۳). **جامعه‌شناسی انحرافات**. گناباد: مرندیز.
- عراقی، غلامرضا (۱۳۸۶). «طبقه متوسط جدید و تأثیرات آن در دوره پس از انقلاب اسلامی»، **فصلنامه علوم سیاسی**، دانشگاه باقرالعلوم علیه‌السلام، شماره ۳۷، بهار.
- لرنر، دانیل (۱۳۸۳). **گذر جامعه سنتی**، ترجمه غلامرضا خواجه سروی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لهسایی زاده، عبدالعلی (۱۳۷۴). **نابرابری و قشربندی اجتماعی**. شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.
- محسنی تبریزی، علیرضا (۱۳۷۰). «بیگانگی»، **فصلنامه علوم اجتماعی**، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، جلد ۲، شماره ۵، تابستان.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال ششم، شماره ۲۲، زمستان ۱۳۹۲

وزارت کشور (۱۳۸۵)، اداره کل انتخابات.

هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم.

(ب) منابع انگلیسی

- Lipset, S.M. (1961). **Political Man, the Social Bases of Politics**, N.Y: Doubledag Garden City.
- Lipset, S.M. (1959). **Economic Development and Political Legitimacy**, New York: Basic Books.
- Seeman, Melvin (1959). **On The meaning of Alienation**, Washington: American sociological review.